



مسأله مشارکت

نقش شوراها در تعدیل آن

دکتر محمدجواد زاهدی
عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور

طرح مسأله: فقدان مشارکت و شکست برنامه‌های توسعه

مشارکت اجتماعی، به ساده‌ترین و مستقیم‌ترین معنای آن، شرکت فعالانه افراد در زندگی اجتماعی است. چنین معنای روشن و بی‌واسطه‌ای می‌تواند، این ابهام تناقض‌نما (پارادوکسیکال) را به وجود آورد که در یک جامعه معین، وقتی از زندگی اجتماعی سخن می‌گوییم، مگر می‌توان تصور کرد که اکثریت یا بخش مهمی از اعضای آن جامعه در زندگی اجتماعی مشارکتی فعال نداشته باشند؟ ارزیابی واقع‌بینانه زندگی اجتماعی و جنبه‌های جامعه‌شناختی مشارکت اجتماعی (= شهروندی) در جهان «پیشامدرنیته»^۱ بازگویی آن است که وقوع چنین حالتی نامحتمل نیست. به دلایل تاریخی قابل احراز می‌تواند به حوزه‌های زندگی سیاسی و اقتصادی مربوط می‌شوند، مردم بسیاری از جوامع پیشامدرنیته، روحیه و شخصیتی اقتدارپذیر^۲ دارند و در نتیجه، در زندگی اجتماعی نقشی عمدتاً انفعالی ایفا می‌کنند که محصول اطاعت از اقتدار است. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که در بسیاری از این قبیل جوامع، مردم حتی زحمت تفکر و اندیشیدن (در بسیاری از زمینه‌های مرتبط با زندگی خصوصی و اجتماعی) را نیز به مراجع و مقامات اجتماعی و سیاسی واگذار می‌کنند و در نتیجه، به تدریج حتی در حوزه اندیشگی نیز پایگاهی انفعالی می‌یابند و با تفکر و تعقل بیگانه می‌شوند. احتمالاً یکی از دلایل گسترش نیافتن عقلانیت در جوامع پیشامدرنیته، همین واقعیت است. این وضعیت نه فقط به ظهور و شکل‌گیری چهره‌ای یک‌تاز، شریر و شقی از قدرت منجر می‌شود، بلکه به جدایی تاریخی مردم از نهاد حکومت می‌انجامد و این به نوبه خود گسست فرهنگی-توسعه‌ای و ایستایی تمدنی را موجب می‌شود.

تقریباً از آغاز قرن بیستم و همزمان با نخستین طلیعه‌های جهانی شدن اقتصاد سرمایه‌داری، کوشش‌های برون‌جامعه‌ای^۳

مقدمه

هدف این مقاله تطبیق دو روش آماری و توصیفی برای یافتن حقایق یکپارچه در این دو روش است. این پژوهش مشارکت اجتماعی در جهان است. حقایق که بدین‌جهت در آن مسأله مشاهده شده، یکبار مشاهده شده است. این مقاله در سه بخش اصلی است: ۱- بیان مسأله، ۲- روش‌های تحقیق، ۳- نتایج و بحث. در این مقاله ابتدا مسأله مشارکت اجتماعی در جهان را بررسی می‌کنیم. سپس به بررسی حقایق مشاهده شده در این مسأله می‌پردازیم. در ادامه به بررسی دلایل فقدان مشارکت در زندگی اجتماعی می‌پردازیم. در پایان به بررسی راهکارهای توسعه مشارکت در جوامع پیشامدرنیته می‌پردازیم. این مقاله در سه بخش اصلی است: ۱- بیان مسأله، ۲- روش‌های تحقیق، ۳- نتایج و بحث. در این مقاله ابتدا مسأله مشارکت اجتماعی در جهان را بررسی می‌کنیم. سپس به بررسی حقایق مشاهده شده در این مسأله می‌پردازیم. در ادامه به بررسی دلایل فقدان مشارکت در زندگی اجتماعی می‌پردازیم. در پایان به بررسی راهکارهای توسعه مشارکت در جوامع پیشامدرنیته می‌پردازیم.



مشارکت اجتماعی،
به ساده‌ترین و
مستقیم‌ترین
معنای آن، شرکت
فعالانه افراد در
زندگی اجتماعی
است



به بسیاری از کوشش‌های توسعه‌ای به کار بسته شده در جهان سوم در بخش عمده‌ای از تاریخ قرن بیستم است.

تجدید نظر در پارادایم توسعه

عدم توفیق الگوهای توسعه برای استقرار مدرنیته در جوامع پیشا مدرنیته‌ای موجب شد که کارایی این الگوها از اواخر دهه ۱۹۷۰ به طور جدی زیر سؤال برده شده و مورد نقادی قرار گیرد. نتیجه این نقادی‌ها، تقسیم الگوهای توسعه به دو پارادایم، یا دیدمان «قدیم» و «جدید» بوده است. خصوصیت مشترک الگوهایی که در دیدمان (پارادایم) قدیم جای می‌گیرند برخورد مکانیکی و ابزاری با مردم است. به عقیده اغلب منتقدان که از جمله آن‌ها می‌توان از باران، گوندر فرانک، میردال، امانوئل، امین و فورتادو نام برد [هانت، ۱۳۷۶؛ زاهدی، ۱۳۸۲]، این نوع برخورد ابزاری مانع از جلب و جذب مردم به فرایند توسعه و نیز مانع از شکل‌گیری مشارکت‌های جمعی و در نتیجه سازمانیابی مناسب مردم برای همکاری‌های معطوف به تحقق هدف‌های توسعه است. در مقابل این دیدمان «اقتصادمحور»، دیدمان نوینی، بر مبنای انتقادهای وارده بر الگوهای قدیمی ارائه شد که اساساً «اجتماع‌محور» است و امروزه با عنوان‌هایی از قبیل «توسعه یکپارچه و همه‌جانبه»، «توسعه پایدار» و «توسعه انسانی» از آن نام برده می‌شود. در این دیدمان جدید، از طریق مفهوم‌سازی مجدد توسعه و تکیه بر فرایندهای پرمکنشی اجتماع‌محور، نظیر سرمایه اجتماعی، دموکراسی مشارکتی و توانمندسازی، کوشش شده است که رابطه‌ای ارگانیکی میان هدف‌های توسعه و کنش‌های اجتماعی مردم برقرار شود. مهم‌ترین جزء عملیاتی این رویکرد، تأمین مشارکت اجتماعی، یعنی زمینه‌سازی برای شرکت فعالانه مردم در زندگی اجتماعی است که به نوبه خود متضمن همکاری‌های همدلانه و مسؤولانه مردم در تعریف هدف‌های برنامه توسعه-هدف‌هایی که برای بهبود کیفیت زندگی

سازمان‌یافته‌ای، از طریق فرایند «عقلانیت‌محور توسعه» (الگوری تمدن غربی) برای ادغام کشورهای جهان در اقتصاد سرمایه‌داری آغاز شد. ایندئولوژی توسعه، نخست در فاصله دو جنگ جهانی و از آن پیش‌تر، پس از جنگ جهانی دوم، امیدها و انتظارات زیادی برانگیخت. به باور مایر، اظهار وجود توده‌های آسیایی و آفریقایی در ناسیونالیسم و خوداتکایی سیاسی، انگیزه توسعه را فراهم آورد. رهبران ملت‌های جدید بر جلب توجه بین‌المللی به مسائل توسعه کشورهای خود پافشاری کردند. مناطقی که در قرن هجدهم «ابتدایی و وحشی»، در قرن نوزدهم «عقب‌افتاده» و در سال‌های قبل از جنگ «کم‌توسعه» نامیده می‌شدند، به کشورهای «کم‌تر توسعه یافته» یا «کشورهای فقیر» و نیز کشورهای «توظهور» و «اقتصادهای در حال توسعه» تغییر نام یافتند. اما توسعه در این گونه کشورها چگونه می‌بایست محقق شود؟ [مایر و سیرز، ۱۳۶۸: ۱۶].

اقتصاددانان و صاحب‌نظران توسعه که اکثرشان از شهروندان کشورهای توسعه یافته بودند [همان: ۳۰]، دست به کار شدند و الگوهای توسعه‌ای متنوعی صورت‌بندی شد. در این الگوهای توسعه‌ای که عمدتاً به زمینه‌های سیاسی و اقتصادی اختصاص داشتند، مؤلفه‌های ساختاری اجتماعی و از جمله واقعیت‌های مرتبط با خصوصیات فرهنگی و تمدنی جوامع غیرغربی مورد توجه قرار نگرفته بود: ساختارهای اجتماعی خاصی که نوعاً با ویژگی‌هایی از قبیل غلبه کنش‌های غیرعقلانی، اقتدارپذیری همگانی، سنت‌گرایی افراطی، فقدان شکیبایی اجتماعی، رواج خشونت در همه عرصه‌های زندگی، ضعف دانش و آگاهی‌های علمی نوین، محدودیت کنش‌های مشارکت جمعی و نبود فضای مناسب همکاری‌های گروهی برای نیل به هدف‌های مشترک مشخص می‌شود. اگرچه این ویژگی‌ها برحسب تعبیر غربی عقلانیت-که توسط نمایندگان فلسفی آن خصوصاً دکارت، اسپینوزا و لایب‌نیتس در قرن هفدهم و کانت، فیخته، شلینگ و هگل در قرن هجدهم و برخی از برجسته‌ترین جامعه‌شناسان مفسر تمدن غربی از قبیل ماکس وبر و تالکوت پارسونز در قرن بیستم مطرح شده است-سرشار از عناصر غیرعقلانی به نظر می‌آید و به همین اعتبار، دست کم شایسته توجه تحلیلی و تبیینی بیش‌تری در فرایند نظریه‌سازی برای توسعه است، اما عملگرایی مفرط اکثر پیشگامان توسعه، مانع از توجه جدی به این عناصر ساختاری زندگی اجتماعی در جوامع غیرغربی بوده است. درحالی‌که امروزه مشخص شده است که این قبیل عناصر ساختاری مانع از شکل‌گیری مشارکت‌های اجتماعی و استقرار دموکراسی می‌شوند که هر دو از مهم‌ترین مؤلفه‌های توسعه و مدرنیته به شمار می‌آیند.

بی‌واسطه‌ترین نتیجه این بی‌توجهی، تحمیل عدم موفقیت جدی

مردم طراحی می‌شوند و گوش‌های جمعی داوطلبانه، خودنگیخته و سازمان‌یافته مردم برای تحقق این هدف‌های مشترک است. در دستور کار ۲۱ که آن را سند توسعه پایدار می‌دانند، دو مؤلفه اساسی این دیدمان نوین، «مشارکت» و «توانمندسازی» مورد تأکید ویژه‌ای قرار گرفته است و صرف نظر از اشارات ضمنی به این دو مقوله، در کلیه فصل‌های این دستور کار، خصوصاً در فصل‌های چهاردهم (ترویج کشاورزی و توسعه پایدار روستایی)، بیست و سوم (تقویت نقش گروه‌های عمده)، بیست و چهارم (اقدام جهانی به نفع زنان در راستای توسعه پایدار و عادلانه)، بیست و پنجم (کودکان و نوجوانان در توسعه پایدار)، بیست و ششم (تشخیص و تقویت نقش مردم بومی و اجتماعات ایشان)، بیست و هفتم (تقویت نقش سازمان‌های غیردولتی)، بیست و نهم (تقویت نقش کارگران و اتحادیه‌های کارگری)، و سی‌ام (تقویت نقش تجارت و صنعت) نیز مستقیماً و به صورت محوری به آن‌ها پرداخته شده است. [دستور کار ۲۱، ۱۳۷۷].

فرایندهای مهم و شالوده‌ای دیدمان‌های جدید توسعه از این قرارند:

۱. سرمایه اجتماعی^۵: مفهوم سرمایه اجتماعی را نخستین بار جیمز کلمن در دهه ۱۹۸۰ مطرح کرد [کلمن، ۱۳۷۷]. سپس جامعه‌شناسانی نظیر فوکویاما [۱۳۷۹/۱۹۹۶] و گیدنز [۱۹۹۰/۱۳۷۷] این مفهوم را بسط دادند و نتیجه آن شد که از اواسط دهه ۱۹۹۰، «سرمایه اجتماعی» به عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی پارادایم جدید توسعه مورد توجه همگان قرار گرفت. سرمایه اجتماعی را می‌توان منابعی تعریف کرد که میراث روابط اجتماعی‌اند و کنش جمعی را تسهیل می‌کنند. این منابع که از طریق اجتماعی شدن مناسب حاصل می‌شوند، دربرگیرنده اعتماد، هنجارها و شبکه‌هایی از پیوندهای اجتماعی هستند که موجب گردآمدن افراد به صورتی منسجم و باثبات در داخل گروه به منظور تأمین هدفی مشترک می‌شوند. صاحب نظران در ارتباط با عوامل مؤثر بر ارتقای سطح سرمایه اجتماعی به مواردی از قبیل آموزش و پرورش (اسمیت، بیولیو و سرافین ۱۹۹۵)؛ تیچمن، پاش و کارور (۱۹۹۶)، بهداشت (اسمیت ۱۹۹۷)، اطمینان و اعتماد به نهادهای سیاسی (بریهم و راهن ۱۹۹۶) و رضایت از دولت و تعهد سیاسی (پوتنام ۱۹۹۳) اشاره کرده‌اند [ایترنت، سرمایه اجتماعی: ۲۰۰۳].

۲. دموکراسی مشارکتی^۶: صاحب نظران علوم اجتماعی مدل‌های متفاوتی از دموکراسی را تشخیص داده‌اند. مثلاً هانس گرت و سی. رایت میلز از این مدل‌های دموکراسی نام می‌برند: دموکراسی‌های سستی و مدرن، دموکراسی‌های مستقیم و نامستقیم، دموکراسی لیبرال، دموکراسی پارلمانی و دموکراسی توتالیتر [گرت و میلز، ۱۳۸۰: ۲۳۶]. دموکراسی مشارکتی به مثابه یکی از انواع

دموکراسی‌های مدرن، مفهومی است که بیش‌تر از آرای یورگن هابرماس نشأت گرفته است. از دید هابرماس، دموکراسی را قبل از هر چیز باید فرایندی خاص در نظر گرفت که به هنگام اوج نوع معینی از کنش اجتماعی پدیدار می‌شود و آن را می‌توان شیوه خاصی تعریف کرد که شهروندان از طریق آن، تصمیمات جمعی و عقلانی اتخاذ می‌کنند [هابرماس، ۱۹۸۴]. هابرماس فضایی را که این نوع کنش در آن پرورش پیدا می‌کند، «حوزه عمومی» می‌خواند. حوزه عمومی در اساس بین اقتصاد و دولت قرار گرفته است و بر طبق تعریف، عرصه‌ای است که در دسترس همه شهروندان است و بنابراین تحت سلطه یا کنترل کنشگران قدرتمند اقتصادی یا مقامات دولتی قرار ندارد [کیویستو ۱۳۷۸: ۱۰۹ و ۱۱۰]. حوزه عمومی نیازمند انجمن‌های داوطلبانه و مستقل شهروندان است، شرایط لازم برای تأمین مشارکت شهروندان در تعیین سرنوشت جامعه را فراهم می‌سازد و وجود آن یکی از پیش شرط‌های نظام سیاسی دموکراتیک (دموکراسی) است.

۳. توانمندسازی^۷: توانمندسازی نیز نظیر سرمایه اجتماعی و دموکراسی مشارکتی، از مؤلفه‌های اصلی دیدمان جدید توسعه و از عناصر اصلی مفهوم سازی مجدد آن است. توانمندسازی به معنای ایجاد قدرت قانونی یا به سخن دیگر، سرمایه گذاری به منظور تقویت قدرت قانونی، برای تواناسازی و تفویض اختیار به مردم است. دلالت مستقیم توانمندسازی مقابله با عوامل بی قدرتی است که به ایجاد فقر منجر می‌شوند که خود محصول اصلی و مستقیم بی قدرتی است. جلوه‌های اصلی این بی قدرتی (فقر) از این قرارند:

- اول) نداشتن قدرت اقتصادی که همان فقر مادی است.
- دوم) نداشتن قدرت تصمیم‌گیری که به معنای فقر سیاسی و معنوی است.

- سوم) نداشتن قدرت انتخاب که به معنای فقر فرهنگی یا ناآگاهی است.

توانمندسازی دقیقاً به معنای مقابله با وضعیت بی قدرتی مردم است. این فرایند در بعد اقتصادی، بر فقرزدایی دلالت دارد، از بعد سیاسی به دنبال رهاسازی مردم و خارج ساختن آن‌ها از سلطه قدرتمندان است، و بالاخره از بعد فرهنگی، به دنبال دستیابی به ساز و کارهایی برای افزایش انتخاب‌های مردم است.

مدرونیته، شهروندی و مشارکت

فرایند توسعه اجتماعی براساس تجربه تاریخی غرب، وضعیتی است که از طریق ترکیب ویژه‌ای از پنج مؤلفه اصلی اجتماعی، یعنی: عقلانیت، مدرونیته، دموکراسی، شهروندی و مشارکت حاصل می‌شود. این مؤلفه‌ها، به خصوص در ارتباط با یکدیگر،

در آثار برخی جامعه‌شناسان متقدم تر نظیر ویبر (۱۹۲۱/۱۳۷۴) زمبلا (۱۹۰۷)، پارسونز (۱۹۵۴)، لیپست (۱۹۶۳) و مارشال (۱۹۶۴) و نیز برخی متفکران متأخر نظیر هانتینگتون (۱۹۷۵/۱۳۷۵)، فوکویاما (۱۹۹۲)، هابرماس (۱۹۷۰، ۱۹۷۵/۱۳۸۰، ۱۹۸۴ و ۱۹۸۷)، بوردیو (۱۹۹۴/۱۳۸۰) و هال (۱۹۹۲) مورد بحث قرار گرفته است.

دو بعد پایه‌ای مدرنیته، «عقلانیت» و «تشکل» است. از دید ویبر، جامعه نوین (مدرنیته) جامعه‌ای است عقلانی و تشکیلاتی که در آن، بخش عمده روابط اجتماعی علاوه بر عقلانی بودن، نوعاً در قلمرو کنش تشکیلاتی، یعنی سازمان‌یافتگی، ضابطه‌مندی و اقتدار قرار می‌گیرد. عقلانیت که مظاهر سیاسی و اجتماعی آن به ترتیب سلطه قانونی و بروکراسی (دیوان‌سالاری) است، در عرصه زندگی اقتصادی در جامعه نوین، به صورت «عقلانیت صوری کنش اقتصادی»، یعنی درجه کمی تأمین نیازهایی که برای هر اقتصاد عقلایی اساسی محسوب می‌شود و «عقلانیت ماهوی»، یعنی درجه تأمین متناسب کالا برای گروه مشخصی از افراد، از طریق کنش اجتماعی دارای جهت اقتصادی تجلی می‌یابد. این‌ها نشان می‌دهند که فعالیت اقتصادی در جوامع نوین به سوی هدف‌های غایی جهت‌گیری شده است که می‌توانند اخلاقی، سیاسی، منفعت‌گرایانه، لذت‌پرستانه و یا برای کسب تمایزات اجتماعی، ایجاد برابری اجتماعی و یا امثال آن باشند [ویبر، ۱۳۷۴: ۱۰۷ و ۱۰۸]. این فرایندها طبیعتاً به ایجاد تشکل‌هایی منجر می‌شوند که معرف روابط اجتماعی خاصی هستند که یا بسته بوده و یا پذیرش اعضا را منوط به ضوابط خاصی می‌کنند. مؤلفه‌های اصلی این تشکل‌ها، سازمانیابی، اقتدار و کنش تشکیلاتی معطوف به انجام ضوابط نظام است [همان: ۵۸].

تشکل که معرف زمینه‌ای جامعه نوین است، از دید ویبر انواع متفاوتی دارد و می‌تواند «مستقل باشد یا مقید، و خودگردان باشد یا

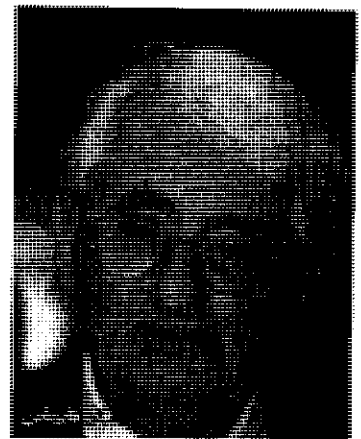
غیر خودگردان. استقلال به معنای استقرار نظام حاکم بر گروه توسط خود اعضاست و در حالت انقیاد، نظام مذکور از بیرون تکمیل شده است. خودگردانی به این معنی است که رئیس و کادر آن یا تنها به اقتدار نظام مستقل خود تشکل و نه مانند غیرگردانی که تحت اقتدار بیرونی است، عمل می‌کنند [همان: ۶۰].

بعد مهم دیگر مدرنیته، شهروندی است. مفهوم شهروندی از بعد جامعه‌شناختی بیش از همه در اثر برجسته‌ی ا. ج. مارشال، «طیقه»، شهروندی و توسعه اجتماعی» (۱۹۶۴) مورد بحث تحلیلی قرار گرفته است. از دید مارشال در جوامع نوین، شهروندی سه بعد مشخص مدنی، سیاسی و اجتماعی دارد. حقوق مدنی نخستین حقوقی است که در جوامع نوین برقرار شده است. این حقوق چیزهایی مانند آزادی بیان، حق محاکمه منصفانه و دسترسی برابر به نظام قانونی را دربرمی‌گیرد. حقوق سیاسی پس از حقوق مدنی پدید آمد و شامل حق رأی، حق نامزدی مقامات انتخابی، حق شرکت در احزاب سیاسی و مشارکت به شیوه‌های گوناگون در فرایند قانونگذاری است. و بالاخره بعد سوم شهروندی یعنی بعد اجتماعی آن، با ظهور «دولت جدید رفاه» پدیدار شده است [مارشال، ۱۹۶۴ به نقل از کیویستو، ۱۳۷۸: ۹۹].

بالاخره آخرین بعد تعیین‌کننده توسعه اجتماعی، یعنی مشارکت، به وسیع‌ترین دلالت‌های جامعه‌شناختی آن، در آثار یورگن هابرماس مورد بحث و توجه قرار گرفته است. مفهوم «کنش ارتباطی» هابرماس که در آن، هنجارهای وفاقی از زبان مشترک میان ذهنی ناشی می‌شوند، بازگویی نوعی عقلانیت است که باید شهروندان را در تصمیم‌گیری هدایت کند. بحث درباره دلالت‌های مصداقی این مفهوم در جوامع نوین، مضمون اصلی دو اثر برجسته هابرماس «به سوی جامعه عقلانی، اعتراض دانشجویی یا علم و سیاست» (۱۹۷۰) و «نظریه کنش ارتباطی» (در دو جلد: ۱۹۸۴ و ۱۹۸۷) را تشکیل می‌دهد.

از دید هابرماس، حوزه عمومی که دموکراسی بر مبنای کنش ارتباطی و مشارکت بر بستر آن محقق می‌شود، «نیازمند انجمن‌های داوطلبانه و مستقل شهروندان و دستگاهی نهادینه است که اجازه انتشار بدون محدودیت اطلاعات و اندیشه‌ها را بدهد. بنابراین، انواع گوناگون سازمان‌ها- از انجمن‌های اولیا و مربیان و باشگاه‌های محلی گرفته تا اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌های حقوق بشر، سازمان‌های محیط‌زیست و غیره- جزء جدایی‌ناپذیر امکانات و تشکیلاتی است که درباره مسائل اساسی روز به شهروندان آگاهی می‌دهند و مسایل بیان انواع گوناگون دیدگاه‌ها و نگرش‌ها را درباره مسائل و موضوعات مورد بحث و اختلاف فراهم می‌آورند» [کیویستو، ۱۳۷۸: ۱۱۱].

**دموکراسی مشارکتی
به مثابه یکی از انواع
دموکراسی‌های
مدرن، مفهومی است
که بیش‌تر از آرای
یورگن هابرماس نشأت
گرفته است**



شورا و مدرنیته

مدرنیته در کشور ما به رغم حدود یکصدسال مجاهدت سیاسی و اجتماعی از مشروطیت به این سو و به رغم بیش از یکصدسال کوشش سازمان یافته برای توسعه، هنوز مستقر نشده است. یکی از مهم ترین دلایل این وضعیت، وجود دولت هایی است که به اعتبار سلطه اقتصادی، همیشه توجهات ایدئولوژیکی کافی برای دخالت در همه عرصه های زندگی اجتماعی و به حساب نیابردن مردم را نیز در آستین داشته اند. این وضعیت عملاً به نوعی قهر مدنی و فاصله گیری مردم از دولت ها - به رغم وابستگی زیاد به دولت - منجر می شود که نتیجه آن در جازدن جامعه در وضعیت پیشامدرنیته ای و قرار گرفتن مردم در یک موضع اتفالی آگاهانه و خودخواسته است. چنین موضعی از این باور نهادینه سرچشمه می گیرد که دولت هم متولی و هم مسؤول همه عرصه های زندگی اجتماعی است.

به نظر می رسد که شوراها، به ویژه شوراهای شهر و روستا (موضوع قانون مصوب ۱۳۷۵) ساز و کار مناسبی برای مقابله با این وضعیت انفعال تاریخی و آسیب شناسانه مردم ایران در رابطه با دولت و حکومت هستند. شوراها را، به عنوان تشکیلات اجتماعی و غیر دولتی که در پی تأمین هدف مشارکت اجتماعی اند، می توان دربرگیرنده بخش های مهمی از ویژگی های نهادین مؤلفه های بنیادی مدرنیته تلقی کرد. این شوراها را می توان آن گونه که وبر می گوید، مظهر ارزش های اجتماعی عقلانیت جوامع نوین تلقی کرد و آن ها را ماهیتاً تجلی کنش سازمان یافته مردم برای ایجاد شکل های مستقل و خودگردان دانست که می توانند، اقتدار بلامنزاع دولت ها را، با حفظ ضوابط نظام به چالش بکشند. علاوه بر این، شورا می تواند ضامن و مقوم حقوق شهروندی در هر سه بعد مدنی، سیاسی و اجتماعی آن باشد. و بالاخره، شوراها به صورت تشکیلاتی که در حوزه عمومی شکل می گیرند، می توانند عناصر لازم برای یک کنش ارتباطی مؤثر را که می توانند شهروندان را در تصمیم گیری هدایت کنند، فراهم سازند.

در حال حاضر، شوراهای شهر و روستا در ایران، یکی از مهم ترین جلوه های مشارکت جمعی به شمار می آیند که از لحاظ اصولی و نظری سه قابلیت مهم دارند که بر دیدمان جدید توسعه منطبق است:

۱. تشکیل شوراهای است برای افزایش سرمایه اجتماعی، هم در اجتماعات روستایی و هم در جوامع شهری.
۲. شوراها می توانند مهم ترین ساز و کار برای تقویت مردم سالاری در ایران تلقی شوند.
۳. شوراها راهی برای توانمندسازی مردم ساکن شهرها و روستاهای کشورند.

طبق ماده ۱ قانون شوراهای مصوب سال ۱۳۷۵ [۱۳۷۷: ۱۱]،

به منظور پیشبرد سریع برنامه های اجتماعی، اقتصادی، عمرانی، بهداشتی، فرهنگی، آموزشی، پرورشی و سایر امور رفاهی از طریق همکاری مردم و نظارت بر امور روستا، بخش، شهر و شهرک، شوراهایی به نام شورای اسلامی روستا، بخش، شهر و شهرک براساس مقررات این قانون تشکیل می شود.

وظایف پیش بینی شده برای شوراهای شهر و روستا همان گونه که در زیر می توان دید، طیف قابل توجهی از الزامات مشارکت و توانمندسازی مردم را بازگو می کند. برخی از مهم ترین وظایف شوراهای اسلامی روستا (طبق ماده ۶۸) از این قرارند:

۱. بررسی و شناخت کمبودها، نیازها و نارسایی های موجود در روستا و تهیه طرح ها و پیشنهادهای اصلاحی و عملی در این زمینه ها و ارائه آن ها به مقامات مسؤول ذیربط.
۲. جلب مشارکت و خودیاری مردم و همکاری با مسؤولان اجرایی وزارتخانه ها و سازمان هایی که در ارتباط با روستا فعالیت می کنند و ایجاد تسهیلات لازم برای پیشبرد امور آن ها.
۳. نظارت و پیگیری اجرای طرح ها و پروژه های عمرانی اختصاص یافته به روستا.
۴. کمک رسانی و امداد در مواقع بحرانی و اضطراری مانند جنگ و وقوع حوادث غیرمترقبه و نیز کمک به مستمندان و خانواده های بی سرپرست با استفاده از خودیاری های عملی.
۵. تلاش برای رفع اختلافات افراد و محلات و حکمیت میان آن ها.
۶. ایجاد زمینه مناسب برای اجرای مقررات بهداشتی و حفظ نظافت و تأمین بهداشت محیط.
۷. همکاری با نیروهای انتظامی برای برقراری امنیت و نظم عمومی.
۸. انتخاب فردی ذیصلاح به سمت دهیار برای مدت چهار سال براساس آئین نامه مربوط و معرفی بخشدار برای صدور حکم. همچنین، برخی وظایف مهم شورای اسلامی شهر (طبق ماده ۷۱) از این قرارند:

۱. انتخاب شهردار برای مدت چهار سال.
۲. بررسی و شناخت کمبودها، نیازها و نارسایی های اجتماعی، فرهنگی، آموزشی، بهداشتی، اقتصادی و رفاهی حوزه انتخابیه و تهیه طرح ها و پیشنهادهای اصلاحی و راه حل های کاربردی در این زمینه ها برای برنامه ریزی و ارائه آن به مقامات مسؤول ذیربط.
۳. برنامه ریزی برای مشارکت مردم در انجام خدمات اجتماعی، اقتصادی، عمرانی، فرهنگی، آموزشی و سایر امور رفاهی با موافقت دستگاه های ذیربط.
۴. تشویق و ترغیب مردم به گسترش مراکز تفریحی، ورزشی و فرهنگی با هماهنگی دستگاه های ذیربط.
۵. اقدام به تشکیل انجمن ها و نهادهای اجتماعی، امدادی،

زیر نویس:

1. Premodernity
2. authoritarian
3. exogenous
4. social - oriented
5. Agenda 21
6. Social Capital
7. Participatory Democracy
8. Empowerment

منابع:

۱. برودیو، پی. پی. (۱۳۸۰). نظریه کنش: دلایل عملی و انتخاب عقلانی. ترجمه مرتضی مردیها. تهران: نقش و نگار.
۲. زاهدی، محمدجواد (۱۳۸۲). توسعه و نابرابری. تهران: مازیار.
۳. دستور کار ۲۱ (۱۳۷۷). کنفرانس سازمان ملل درباره محیط زیست و توسعه. ترجمه دکتر حمید طراوتی و سید امیر ایافت. تهران: سازمان حفاظت محیط زیست.
۴. فوکویاما، فرانسیس (۱۳۷۹). پایان نظم-سرمایه اجتماعی و حفظ آن. ترجمه غلامعباس توسلی. تهران: جامعه ایرانیان.
۵. قانون شورا (۱۳۷۷). قانون تشکیلات، وظایف و انتخابات شوراهای اسلامی کشور و انتخابات شهرداران. تهران: چشمه سار.
۶. کلین، جیمز (۱۳۷۷). بنیادهای نظریه اجتماعی. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.
۷. کیویستو، پیتر (۱۳۷۸). اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.
۸. گرث، هانس و سی. رایت میلز (۱۳۸۰). منش فرد و ساختار اجتماعی (روان‌شناسی نهادهای اجتماعی). ترجمه اکبر افسری. تهران: آگاه.
۹. گیدنز، آنتونی (۱۳۷۷). پیامدهای مدرنیته. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: مرکز.
۱۰. مایر، جerald و دادلی لیر (۱۳۶۸). پیشگامان توسعه. ترجمه دکتر سیدعلی اصغر هدایتی و علی یاسری. تهران: سمت.
۱۱. ویر، ماکس (۱۳۷۴). اقتصاد و جامعه. ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی نواد و مصطفی عمادزاده. تهران: مولی.
۱۲. هابرماس، یورگن (۱۳۸۰). بحران مشروعیت-تئوری دولت سرمایه داری نوین. ترجمه جهانگیر معینی. تهران: گام نو.
۱۳. هانت، دایانا (۱۳۷۶). نظریه‌های اقتصاد توسعه: تحلیلی از الگوهای رقیب. ترجمه دکتر غلامرضا آزادارمکی. تهران: نشر نی.
۱۴. هانتینگتون، سمویل (۱۳۷۵). سازمان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر علم.
15. Habermas, Jürgen (1970). Towards a Rational Society: Student Protest, Science, and Politics. Boston: Beacon.
16. Habermas, Jürgen (1984). The Theory of Communicative Action. Vol. 1. Boston: Beacon.
17. Habermas, Jürgen (1987). The Theory of Communicative Action. Vol.
18. Internet (2003). Social Capital.
19. Lipset, Seymour Martin (1963). Political Man: The Social Bases of Politics. Garden City. N. Y.: Anchor.
20. Marshal, T. H. (1964). Class, Citizenship and Social Development. Garden City. N. Y.: Doubleday.
21. Parsons, Talcott (1954). Essays in Sociological Theory. New York: Free Press.
22. Simmel, Georg (1907) 1991. The Philosophy of Money. London: Routledge.

ارشادی و تأسیس تعاونی‌های تولید و توزیع و مصرف و نیز انجام آمارگیری، تحقیقات محلی و توزیع ارزاق عمومی با توافق دستگاه‌های ذیربط.

۶. نظارت بر امور بهداشت حوزه شهر

۷. نظارت بر امور تماشاخانه‌ها، سینماها و دیگر اماکن عمومی که توسط بخش خصوصی، تعاونی و یا دولتی اداره می‌شوند، با وضع تدوین مقررات خاص برای حسن ترتیب نظافت و بهداشت این قبیل مؤسسات.

۸. نظارت بر اجرای طرح‌های مربوط به ایجاد و توسعه معابر، خیابان‌ها، میدان‌ها و فضای سبز و تأسیسات عمومی شهر طبق مقررات موضوعه.

اگرچه وظایف اشاره شده که بخش اصلی و مهم وظایف شوراهای اسلامی شهر و روستا را بازگو می‌کنند، طیف درخور توجهی از زمینه‌های مشارکتی شهروندان در اداره امور اجتماعی را در برمی‌گیرد، اما آن را فقط می‌توان یک برنامه حداقلی در راستای بهره‌مندی از حقوق شهروندی و توانمندسازی مردم تلقی کرد. در همین رابطه باید به چند نکته اساسی درباره محدودیت‌های کنونی قانون شوراها (مصوب ۱۳۷۵) اشاره کرد که از این قرارند:

- اولاً خطر دولتی‌تر شدن شوراها و تبدیل آن‌ها از یک تشکیلات بالقوه مستقل و خودگردان به تشکیلاتی مقید و غیرگردان را باید بسیار جدی تلقی کرد. متأسفانه قانون کنونی شوراها فاقد پیش‌بینی‌های پیشگیرانه کافی در این زمینه است.

- ثانیاً شوراهای شهر و روستا برحسب وظایفی که در حال حاضر برای آن‌ها تعریف شده، قانوناً قادر به ایفای نقش کارآمد و فراگیری به‌عنوان کنش ارتباطی مؤثر نیستند.

- ثالثاً ساز و کارهای عملیاتی مناسبی برای تحقق برخی وظایف شوراها- مثلاً بند ۳ ذکر شده در مورد شوراهای روستایی و بندهای ۳ و ۵ و ۸ شورا شهر- تعریف نشده است و مشخص نیست که شوراها با چه نوع محمول‌های قانونی و تضمین‌های اجرایی باید این وظایف را محقق سازند.

با این حال نباید از یاد برد که «دموکراسی»، «توانایی ساماندهی کنش ارتباطی» و «مشارکت»، اموری آموختنی‌اند و باید آن‌ها را از طریق تجربه عملی و به دست آوردن مهارت در برقراری روابط اجتماعی (سرمایه اجتماعی) یاد گرفت. اگرچه شوراهای اسلامی شهر و روستا حداقل فرصت ممکن برای تأمین مشارکت، توانمندسازی و ایجاد سرمایه اجتماعی را فراهم می‌آورند، اما در شرایط توسعه‌ای ایران، شاید این گام‌های حداقلی از لحاظ تضمین دستاوردها و زمینه‌سازی یک دگرگونی پایدار و پیشرونده، مناسب‌ترین گزینه باشند.